

## نامه یک پسر ده ساله به الله

نوشته عایشه احمد

ترجمه ننه نقلی

برگرفته از سایت [www.faithfreedom.org](http://www.faithfreedom.org)

الله جان، ملای محلمون، در مسجد از کار سخت پیامبر عزیزمون در راه متقاعد کردن کافرا برای قبول کردن اسلام برامون حرف زد. او گفت که پیامبر برای انتقال پیامش خیلی سختیها کشید. او گفت حتی ابوطالب که عموش بود تا زمانی که مرد حاضر نشد مسلمون بشه. اون ملا گفت که در طول 13 سال فقط در حدود 70 نفر مسلمون شدند که اونا هم یا قوم و خویش اون بودند یا اینکه از گدا گشته ها بودند. هر چند که من سنی ندارم اما تصورم در مورد همه اون چیزهایی که شنیدم به این صورته که برات می نویسم :

در اولین بار جبرئیل به پیامبر با صدای بلند گفت بخوان. پیامبر بیچاره ما هم گفت خوندن بلد نیستیم. چرا تو یک دستگاه پخش سی دی همراه با یک تلویزیون قابل حمل و نقل به جبرئیل ندادی که همه داستانهای انجیل رو به صورت فیلم بهش نشون بده؟

دیدن آدم و حوا در حالیکه لخت و عریون توی بهشت گشت می زدند ، دیدن صحنه ای که یک زن مصری شهوتی از یوسف می خواد با اون همبستر بشه، دیدن صحنه ای که ابراهیم می خواد سر بچشو ببره و دیدن صحنه ای که سلیمان داره با مورچه حرف می زنه . دیدن صحنه خشک شدن دریا بر ای موسی. همه اینا دیدنش خیلی باحاله. هر چند که توصیف حوریهای بهشتی خیلی تحریک کننده هست اما گاهی یک عکس کار هزار تا کلمه رو میکنه. من فکر می کنم اگه فیلم زنده از حوریان لخت بهشتی با سینه های برجستشون در حالیکه مردان سبیل کلفت مسلمون با اونا در حال جفت گیری بودند نشون داده می شد همه رو دیونه میکرد.

من میگم توصیف جهنم که توی قرآن اومده خیلی ترسناکه. اما اگه یک فیلم از جهنم پخش میکردی در حالیکه جنها و آدما دارند می سوزند و با آب جوشی که رو سرشون میریزه پوست از تشنون جدا میشه و جهنمیها دارند چرک می خورند همه شلوار خودشون رو خراب می کردند.

چرا برای جهادگرا تفتنگ نفرستادی تا عده بیشتری از اونا در جنگ با کافرا زنده بموندند. اگه جهاد گرا ، اون مردای خوب ، تفتنگ داشتند یک نفر از اونا میتونست هزار تا کافر شمشیر به دست رو بکشه.

من شنیدم یک روز تموم طول کشید تا اون 900 تا یهودی بنی قریظه گردنشون زده بشه. پیامبر بیچاره هم مجبور بود 12 ساعت تموم توی اون آفتاب جنگ عربستان ناظر گردن زدن اونا باشه. با یک مسلسل در عرض چند دقیقه خیلی تمیز همه این 900 نفر رو میکشت. بقیه روز هم وقت زیاد میاورد که بره با ریحانه که تازه گردن بابا و داداشش رو زده بود ، عشق بازی کنه.

من شنیدم که بعضی وقتا که پیامبرمون به کاروان قریشیها برای دستبرد حمله میکرد ، شکست می خورد. و حمله کننده ها دست از پا دراز تر بر می گشتند. این برای اعتبار اون و ماموریتش خیلی بد بود. چرا تو چند تا کالسکه سریع السیر براش نفرستادی تا شترای قریشیها رو رم بده و آبروشو حفظ کنه؟

اگه شب معراج یک هندی کم به دست پیامبرمون داده بودی وقتی از هفت آسمون میگذشت و با مریم باکره ازدواج می کرد و در جمع پیامبرا نماز می خوند. اون فیلم می تونست دهن همه رو ببندد.

اگه یه تفتنگ کوچیک به دستش میدادی. از اون تفتنگا که میشه راحت قایمیش کرد بهتر می تونست اونایی رو که با هاش مخالفند سر به نیست کنه. آخه من شنیدم کشتن اسما چون بچه شیر خواره داشته خیلی غوغا به پا کرده من شنیدم افک یه پیر مرد 90 ساله بوده. کعب هم یک شاعر خوشگلی بوده که پیامبر به دوستاش یاد میداد که گولش بزنند و بهش بگن که با اون دوستند بعد راحت سرشو ببرند. در گول زدن مردم خیلی زبل بوده اینطور نیست؟

الله جون، توی قرآن گفتی که در همه جنگهای مسلمونا هزارون فرشته به کمک اونا می فرستی، اما با وجود این همه فرشته که به کمکشون می فرستی تو جنگ احد شکست خوردند. چه خوب بود به جای اون فرشته ها یک بمب میدادی به جبرئیل تا در عرض چند ثانیه کافرها رو سر به نیست کنه تا دیگه جرات برگشتن به خودشون نند.

اگه یه موبایل به محمد داده بودی لازم نبود جبرئیل این همه بره و بیاد تا پیغامشو بده. در وقت صرفه جویی میشد. هر وقت به مشورت تو احتیاج داشت فوری از اون موبایل استفاده می کرد. مثلا موقعیکه عایشه با اون مرد خوشگل عرب رو هم ریخته بود (تو اون سفر محمد یک کنیز خوشگل تاره به اسم جویره گرفته بود اصلا" حواسش نبود که عایشه غیبش زده)

تو همچین موقعی لازم نبود یک ماه تموم صبر کنه تا تو بهش دستور بدی هر کسی به مسلمونی تهمت بزنه باید 4 تا شاهد بیاره. اگه یه موبایل داشت از تو می خواست که جریان رو برای اون روشن کنی. اما چون به اون موبایل ندادی حالا خیلی از مسلمونا با زندهای مسلمون زنا می کنند و بعد هم راحت در میرن چون هیچ وقت این کارشون رو جلوی 4 نفر نمی کنند.

اگه تلفن داشت وقتی مردم از اون می پرسیدن خورشید شبا کجا میره، حرف الکی تحویل مردم نمی داد و نمی گفت به زیر عرش خدا میره و عبادت می کنه. حداقل با تو مشورت میکرد تا حالا کافرها و بی دینها اونو مسخره نکنند.

خیلی جالب می شد اگه یک لپ تاپ برای او می فرستادی ( **I don't mean another teenager sitting on his lap. He had plenty of those laptops.** ) منظورم یک کامپیوتر لپ تاپ هست. اون با اون لپ تاپ جواب تموم سوالهاشو می گرفت دیگه لازم نبود به تو هم زحمت بده. جواب تموم اون حرفای مسخره مثل این حرفا : ستاره ها تیرهایی هستند که به شیطان زده میشه یا اینکه آسمون هفت طبقه هست ، زمین صافه و کوه ها گیره هایی هستند که زمینو حفظ کردند. من که میدونم این حرفا رو از کجا یاد گرفته بود و به تو نسبت می داد. اما اگه یک کامپیوتر داشت به همه این سوالها درست جواب میداد.

اگه تصمیم داشتی قرآن رو به صورت یک نوشته کامل بفرستی . چرا محصول نهایی رو به صورت یه کتاب کامل نفرستادی. که اون احمقا نخوان از رو سنگ و چوب و پوست شتر و استخون حیونا اون آیه ها رو جمع کنند و باز نویسی کنند. نتیجش هم یه کار اکبیریه که نه سر و ته داره نه تسلسل منطقی خیلی جاهاش هم تکراریه . عنوان هم نداره. همین باعث شده که کافرا مسلمونا رو دست بندازن.

به نظر من یکی از این کمپ های موتور دار که همه جور تجهیزاتی مثل کولر داره برای پیغمبری که برات از همه عزیزتره در خواست خیلی زیادی نبود. من فکر میکنم توی این جنگای تهاجمی که محمد میکرد. خیلی شرم آورده که محمد توی این چادرای نازک ، کار کنیزایی رو که توی جنگ گرفته بود، میساخت و این عربای شهوتی هم دور تا دور چادارش بودند. من فکر میکنم صدای اون عمل حالشون رو دگرگون میکرد و از پشت اون چادرای نازک سعی می کردند یه سوراخی، چیزی پیدا کنند ببینن اوضاع از چه قراره. من شنیدم که در جنگ خیبر پس از اینکه پیامبر یه کشت و کشتار جانانه از یهودیا کرده بود. پیامبر عزیزمون که حالا یه 60 سالی داشت با حفصه دختر سکسی 17 ساله یهود داشت عشق بازی میکرد . دم صبح که از چادارش اومد بیرون یه صحابی رو دید که به چادارش آویزون بود. گفت داشتم نگرهبانی میدادم که قوم و خویشای حفصه نیان تو رو بکشند. (من مطمئنم که اون موقع شلوار صحابی پایین بوده. داشته از پشت چادر یه روزنه ای پیدا میکرده تا به عملیات سکسی محمد نگاه کنه) یه همچین کمپی که گفتم ، تو مدینه هم به دردش می خورد . چون اگه همچین کمپی در اختیارش بود لازم نبود توی اتاق حفصه با ماریه همبستر بشه و این همه غوغا و سر و صدا به پا بشه.

من میگم اگه وسایل جلوگیری در اختیار سربازای محمد میذاشتی اون از خجالت اینکه در جواب جنگجوا گفته بود جلو گیری از حاملگی کنیزا به وسیله عقب کشی کار بدیه در میومد ، من فکر میکنم وقتی اونا دیدن با گوش دادن به توصیه محمد همه کنیزا حامله شدن خیلی زورشون گرفت. (البته اونا میتونستند یه پولی هم بابت بچه ها تو بازار برده فروشا کسب کنند.)

درفش کاویانی



<http://derafsh-kaviani.com/parsi>